

# حیرت‌ناخ

عامل زبان و محیط ، تنها می‌تواند زمینه‌ای برای تحولات اجتماعی فراهم کند، نه یک علت همه جانبه ، عامل اصلی را باید در جای دیگر جستجو کرد

بحث ما پیرامون «علل پیشرفت اسلام» عوامل بیرونی آن که همان «شرایط و مقتضیات زمان و مکان» بوده منتهی گردید، و در ضمن چند مقاله آمادگی جهان آروز را برای پذیرش اسلام ، مورد بررسی فرادادیم و روشن کردیم که ذیای آروز، از سرستان و ایران و روم گرفته تا چین و ژاپن و هندوستان و آفریقا و اروپا ، از لحاظ اعتقادی و اخلاقی و اجتماعی و سیاسی ، در چنان وضعی قرار داشت که منتظر آن بود ؛ دستی از غیب بیرون آید و کاری بکند .

و قتیکه مردم مناطق پناه شده بانک عدالت و آزادی و مساوات انسانی اسلام را شنیدند ، برای رهایی از یوغ ستم و استبداد و بهره‌مندی از برنام‌های همه جانبه اسلام ، بسوی آن جذب شده و در پیشرفت اسلام ، با مسلمان هم‌کاری نمودند، نتیجه آن شد

نخسته شده و منتظر فریاد دسی بودند ، و حکومتهای همجواری از ذی‌ادب و پوسیده و در حال ضعف و سستی بسر می‌بردند ، خوار و خوار او چنان پیش قدمی نصیب می‌گردید . و چون هر زمان شرایط و مقتضیات خاصی دارد و هیچگاه یک چیز در دو زمان نمی‌تواند به یک حال باشد ، از این رو قتیکه آنها از آسباب افتاد و جهان دستک دیگری بخود گرفت ، دوران انحطاط مسلمان آغاز گردید و آنچه شکوه و عظمت ازین رخسار

علیهذا عامل زمان که تنها عامل پیشرفت اسلام بوده ، در دل خود عقب نشینی و انحطاط را می‌پروزاند و قتیکه دوران آن به سر آمد ، موجب انحطاط و ازین رهن عظمت مسلمان گردید و دیگر لزومی ندانید که خاص با قوم یا جریانی را مسئول انحطاط مسلمان بدانیم ، تاوردی تمدن اسلامی مانند هر تمدن دیگر ، و بلکه هر پدیده زنده دیگر ، از قبیل سرسبیدن اصل طبیعی یا غیر طبیعی است که بهر حال دریا زود فراموشی زند ، تمدن اسلامی زایل شده و رشد کرد و جوان نندوبه پیری رسید و سپس مردوانظار بازگشت آن شبیه زنده شدن مردگان بعدا است» (۱)

## شامل زمان و حیرت‌ناخ

ما حیرت‌ناخ را می‌دانیم که عامل زمان و حیرت‌ناخ بعنوان یک زمینه‌دار پیشرفت اسلام مؤثر بوده چنانکه در مقالات پیشین ، نقش مقتضیات زمان را در پیشرفت اسلام توضیح دادیم ، اما علت تامل بودن آن چه در مورد پیشرفت چه در مورد انحطاط بهیچوجه قابل قبول نیست چنین نیست که اگر بجای اسلام هر مرام و ایدئولوژی انقلابی دیگر ، در آن زمان به جهان عرضه می‌شد ،

(۱) انسان و سر نوشت ص ۱۳

(۲) محمد خاتم پیامبران ص ۱ ص ۵۴۴

می‌توانست چنان پیشرفت عظیم را نصیب بشریت سازد ، و نیز این تنها دگرگون شدن مقتضیات زمان و حیرت‌ناخ نبوده که از پیشرفت اسلام جلوگیری نمود و موجب انحطاط گردید بلکه علل و عوامل دیگری وجود داشته که باید مورد بررسی قرار گیرد .

ما برای توضیح این مطلب ، چند بحث را باید ذیلاً مورد بررسی فرادادیم :

- ۱- عامل زمان ، اثری که می‌تواند در سر نوشت بشر داشته باشد اینست که با ذریکه در آن پاشیده می‌شود ، رشد می‌دهد و به نمرسی رساند ، اما هیچگاه در آن ایجاد استعداد نمی‌کند ، تأثیر عوامل تاریخی در گذشت بشرامری قطعی و غیر قابل اجتناب است ولی آیا تأثیر این عوامل ، به ایسن شکل است که همه چیز مؤثرت و محدود و محکوم به زوال است چنانکه طرفداران «حیرت‌ناخ» می‌گویند و یا به شکل دیگر ؟ قطعی است سنجی به نوع عامل دارد که اگر عوامل تاریخ ثابت و پایدار باشند ، نتیجه تأثیر جبری آنها نیز دائمی خواهد بود و لذا می‌بینیم با همه جنگها اینکه بشود در طول تاریخ با حامل مذهب کرده و خواسته آن را از گردونه زندگی خارج کند ، نتوانسته و همچنان به قوت خود باقی هست ، و اگر نا پایدار باشند مانند عامل اقتصادی ، نتیجه تأثیر آنها نیز نا پایدار خواهد بود ، پس باید سراغ انسان و نیازمندیهای او و عوامل گرداننده تاریخ و شعاع تأثیر هر عاملی در محیط اجتماع رفت تا روشن گردد در چه حدودی است و کدام یک ثابت و پایدار و کدام یک نا ثابت و نا پایدار است ؟ (۱)

طرفداران اصل «تأثیر جبری تاریخ» در سرنوشت بشر، انسان را یک «بعلی» می‌انگارند و همه چیز حتی فین و فلسفه و اخلاق را پدیدهٔ اقتصاد و طرز تولید و توزیع ثروت می‌دانند، در صورتیکه در جای خود به ثبوت رسیده که غیر از اقتصاد، عوامل دیگری که اثر سرشت و فطرت آدمی مسایه می‌گیرند، وجود دارند و سرنوشت بشر در طول تاریخ مؤثر بوده‌اند. روی این حساب، اگر در اسلام، خود جوشی و آزادبخواهی و مساوات و رفیع نیازمندیهای فردی و اجتماعی جامعه، و در مسایلی فداکاری و پایداری و وحدت کلمه و عشق به مذهب نبود، با هیچگاه مقتضات زمان به تهنائی نمی‌توانست چنان پیشرفت عظیم را نصیب بشریت سازد.

و این اسلام بود که با قدرت منطقی و جامع - الاطراف بودن و طرفداری از آزادی و مساوات و... توانست نور ایمان و شور عشق و فداکاری را در دل‌های مسلمین بنیاند و آنان را تا پای جان در راه شورش اسلام کوشا نماید و اگر چنین خصوصیتی در اسلام و مسلمین نبود، هیچگاه عامل زمان نمی‌توانست موجب آنهمه پیشرفت گردد.

به علاوه مقایسهٔ اسلام با انقلابات غیر انقلاب چنگیز و مغول، بجز غلطی است زیرا اگر چه مغول از ضعف و خراب رفتگی ملت‌ها استفاده کرد، از آسویی دنیا آمده و خراب کرد و قلدن‌ها را درهم شکست و ویران‌ها باز آورد و بالاخره در برابر اسلام زانو زد و رفت اما اسلام آمده، آباد کرد، و رشد و کثرت و اقتصادی بخشید و ثروت و همچنان در دل‌های هشتصد میلیون جمعیت دنیا باقی‌ماند و بزرگترین عامل تحریک جامعه و مایهٔ امید جهان بشه‌آزمی‌دود.

مکتب اسلام

گرایش پانزده میلیون نفر در آفریقا به اسلام در عرض سه سال، و مسلمان شدن بلك «بلیون» نفر در آمریکا مدت بیست سال، اسلام آوردن رئیس جمهوری کشور «گابون» و شانزده نفر از اهرامانش و بیرون کردن ۳۶ نفر کشیش مسیحی از «نیجریه» و «یافرا» و قطع روابط چند کشور آفریقائی با اسرائیل و پیوستن به کشورهای اسلامی و گرایش نسل جوان مسلمان و... همه و همه دلیل تحریک و شعور جوشی و حیات اسلام حتی در عصر ما است.

نتیجه‌ای که از مباحث گذشته می‌توان گرفت عادتست از:

- ۱- بر خلاف نظر مائو یا لیست‌ها و کمونیست‌ها که انسان را بلك «بعلی» می‌دانند و تمام تحولان زندگی بشر را از رهگذر اقتصاد و عوامل تولیدی تعیین می‌کنند! انسان چندی بعدی است، تأثیر عوامل مذهبی و عواطف روحی و معنوی و آزادی انسان را در انتخاب‌دهی که می‌خواهد، نباید در سرنوشت آدمی اثر نداشته.
- ۲- در تأثیر عوامل تاریخی بر سرنوشت بشر (تجرب تاریخ) باید نوع آن عوامل را مورد بررسی قرار داد که اگر دائمی و همیشگی باشد، تأثیر آنها نیز دائمی خواهد بود و اگر نه موقتی «قابل زوال» خواهد بود.
- ۳- مقایسهٔ اسلام با انقلابات دیگر، در مسوئلی بودن زمان آن، مقایسه‌ای نادرست است زیرا آن آنجا که اسلام بر سرشت انسان سرچشمه می‌گیرد و در همهٔ زمانها مردم خود را نیازمند به محتوای آن احساس می‌کنند، از اینرو دائمی است و هیچگاه نمی‌برد. روی این حساب، جبر زمان نه علت نامهٔ پیشرفت اسلام بوده و نه تنها عامل انحطاط است و باید دخل دیگری برای انحطاط مسلمین جستجو کرد.